

سرمقاله --

نگرانیهای واقعی ولی فقیه

منصور امان

رسد. تنها آن زمان که جمهوری اسلامی حاضر به معامله بر سر جبهه طلبیه‌های اتمی خود می‌شد، آمریکا می‌توانست در نقش امضا کننده سفته‌ی نقد اروپا، در بازار پدیدار شود. آنچه که ملاها بعداً به عنوان "خیانت اروپا" از آن یاد کردند، در حقیقت سیاستی بود که بر این مبنای تنظیم گشته و پروردن و آماده کردن ملاهای آماس کرده در نتیجه فشار بین المللی، برای چسباندن آنها به تنور را در مد نظر داشت.

آنگاه که آقای بوش پس از انتخاب دوباره به مقام ریاست جمهوری آمریکا، از تمایل خود برای همکاری با اروپا در این زمینه سخن گفت، به نظر می‌رسید حساب آقایان بلر، شیراک و شورود باز شده باشد. رهبران اروپایی و پارلمان اروپا به منظور استقبال از پیشنهاد همکاری آمریکا، با صدور بیانیه و قطعنامه‌های رسمی، زیر چشم اندازی که ایالات متحده در صورت عدم همکاری جمهوری اسلامی ترسیم کرده بود، خط تأیید کشیدند. اینک می‌توانست نوبت به بخش نقد معامله برسد.

تا این زمان، جمهوری اسلامی حاضر به تعلیق پروژه غنی‌سازی اورانیوم خود شده بود، بازرس‌های اعلام نشده را به صورت کج دار- و- مریز از سر می‌گذرانند و به موازات این، کیسه‌ی احسان را به هر کس که تصور می‌کرد می‌تواند نظری از سر لطف التفات کند، تعارف کرده بود. پس نشستهای سیاسی و همزمان سود آور مزبور اگرچه برای دوستان ملاها در اروپا نشانه‌های قانع کننده‌ای از افق روشن گفتگوها با جمهوری اسلامی به شمار می‌آمد اما نظر آقای بوش را با توجه به اهداف فراگیرتری که تعقیب می‌کند، نمی‌توانست تأمین کند.

برای اتحادیه اروپایی دیرترین زمان برای دریافت این واقعیت که بیانش را پیش از موعد بسته است، هنگامی بود که آمریکا به ظاهر در جهت پشتیبانی از آن، تشویقیه‌های اقتصادی خود را ارائه داد. موافقت با عضویت ملاها در سازمان تجارت جهانی و فروش قطعات هواپیمای بویینگ، همه‌ی هویجهایی بود که کاخ سفید برای برانگیختن اشتباهی جمهوری اسلامی عرضه می‌کرد. این درحالی بود که خاطر آیت الله خامنه‌ای و دیگر رهبران حکومت، تنها در صورت اطمینان یافتن از پذیرش یا دست کم، تحمل آنها آسوده می‌گشت. امری که با شواهد جدی تر و مرتبط تر با این هدف، می‌توانست پدیدار شود و نه با بسته‌های کادو پیچی شده و خالی. بسا بیشتر از اتحادیه اروپایی، آنها دریافته‌اند که امکان ناچیزی برای تعیین یک سیاست با کلیه اجزای آن، بدون برکنارماندن از تاثیرات و مطالبات قطب نیرومند تر وجود دارد.

از این روی آزمندی اروپا و خدمات ناشی از سیراب ساختن آن، شرط بسته بودند. جمهوری اسلامی گمان می‌برد، بتواند توسط بازی با دو کارت، بار اتمی خویش را به این یا آن شکل به سرمتمزل مقصود برساند. کارت نخست، در پهنه‌ی منطقه‌ای اعتبار می‌یافت و بیش از همه، به نگرانی اتحادیه اروپایی پیرامون افزایش نفوذ ایالات متحده پاسخ می‌گفت. علاقه‌ی هموردان به گوشه رانده شده آمریکا برای جارو کردن جنجال هسته‌ای ملاها به زیر فرش یک دیپلماسی مشکوک، تقریباً به تمایل ملاها در این زمینه‌شانه می‌سایید.

هنگامی که دیپلماتهای بلند پایه اروپایی به تلخی شکایت می‌کردند که "جمهوری اسلامی منافع خود را تشخیص نمی‌دهد"، این تنها برای دلبری از ملاها و معرفی خود به عنوان مشاوران دلسوز آنها صورت نمی‌گرفت. اشتیاق ناشکیبانه‌ای که در این اشاره غیرمتمعارف ترجمان خود را باز می‌یافت، از الزاماتی سرچشمه می‌گرفت که آقایان استرا، بارنیه و فیشر اینک تلاش می‌کردند به بخشی از آن در این گوشه جهان، پاسخی درخور ارائه دهند.

بی‌گمان، میزان واقع بینی پاریس، لندن و برلین پیرامون یافتن یک راه حل منحصرآ اروپایی برای بحران مزبور، از شرکای ایرانی آنها کمتر بود. تمرکز سیاست خارجی ایالات متحده گرداگرد خاورمیانه و آسیای مرکزی که در مدت کوتاهی با حمله‌ی نظامی به دو کشور افغانستان و عراق، صراحت ویژه‌ای یافته بود، راه هر تصور اراهه‌گرایانه‌ای از وضعیت منطقه و توازن واقعی نیرو را سد می‌کرد.

به خوبی تصور پذیر بود که یک توافق بدون رضایت و تاثیرگذاری آمریکا، ارزش عملی چندانی برخوردار نیست. اهرمهایی که آقای بوش می‌توانست به گونه یکجانبه و بدون دلمشغولی در باره پیمانهای بین المللی، علیه تصمیم مشترک اروپا و جمهوری اسلامی به کار ببندد، واقعی‌تر از آن بود که بتوان آن را نادیده گرفت. از این رو، پرسشی که در برابر آنها قرار داشت، زمان و مرحله‌ای از مذاکرات با ملاها بود که برای دخیل ساختن آمریکا مناسب و سودمند به نظر می‌رسید. هنگام مزبور، بی‌شک نمی‌توانست پیش از جلب موافقت ملاها برای کنار گذاشتن پروژه سلاح هسته‌ای خود فرا

برای شرکای جمهوری اسلامی این به معنای قرار گرفتن بر سر دو راهی انتخاب از دست دادن همه چیز با ملاها یا کسب آنچه که در این مرحله گرفتاری است بدون آنها می‌باشد. تصور پذیر است که گزینه اروپا با توجه به نمونه عراق (پرهیز اولیه و همراهی ناگزیر بعدی) چه خواهد بود.

مفهوم عملی تحولات یاد شده، شکست سیاستی است که جمهوری اسلامی بر پایه باج خواهی هسته‌ای، بنا کرده است. تهدید اتمی برای تثبیت خود، "تولید اقتدار" و برکنار ماندن از پیامد آماجهای سیاست بین المللی در دوران جدید، تدبیری ناتوان از کار درآمده است که در جهت عکس آرزوهای ملاها حرکت می‌کند. نداشتن ظرفیت نظری و ساختاری، امکانات مادی و پشتوانه اجتماعی، وقتی با ارزیابی اشتباه رژیم ملاها از معادلات کنونی جهان ترکیب شود، امکان همسازی "نظام" در ترکیب فعلی آن را با الزامات سیاسی - اقتصادی پیرامون خود، به چیزی در مرز بی‌اهمیتی کاهش می‌دهد. از این رو، به خوبی می‌توان نگرانیهای که آیت الله خامنه‌ای را به سفارش "لباس نظامی" برمی‌انگیزد، جدی گرفت. جمهوری اسلامی به گونه ناگواری درحال از دست دادن ابزار اقتدار خود در فلسطین و لبنان است یا به مانند افغانستان این ابزار را از دست داده است. سرهم بندی فرصت جدید در عراق، به موانع جدی و ریسک بالا روبرو می‌باشد و جایگزین "بمب اتمی اسلامی" نیز در هزار توی بحرانی که پدید آورده، تنها به صورت کورسویی بالقوه پدیدار است. در نبود سیاست روشنی که به گونه چند جانبه به چالشهای جدید پاسخ بدهد، توافقات، عقب نشینیها و رد و بدل امتیاز تنها به ژرفش تضاد در دستگاه حکومت راه برده و به تضعیف هرچه بیشتر قدرت مانور آن می‌انجامد.

رهبران جمهوری اسلامی به این واقعیت ناگوار آگاهی یافته اند و به هم آمدن دایره محاصره‌ای که گرد تدابیر و انگاشتهای آنان در حال ترسیم شدن است را به نظاره نشسته اند. با این وجود، به سختی می‌توان تصور کرد که آقای خامنه‌ای در جهت ایجاد بستر مناسب برای نمایش اقدام مشخصی بزند. بیشتر، "فداکاری" او در طبقه بندی سر کشیدن جام زهر از نوع خمینی خواهد گنجد. تفاوت تاثیر بار در تاثیر قطعی تر جام کذاب است، چیزی که ولی فقیه نظام برای پرهیز از آن، روی سن نمایش، مُدل "لباس نظامی" هم خواهد شد.

هنگام با در رسیدن سال جدید، آیت الله خامنه‌ای نیز آمادگی خود را برای به تن کردن "جامه رزم" و به خرج دادن "فداکاری" اعلام کرد. اگر چه تصور ولی فتنگ بدوش ام القرا اندکی دشوار می‌نماید با این وجود، در استعاره به کار رفته از جانب او، عناصر نیرومندی از حقیقت نیز وجود دارد. آقای خامنه‌ای، به طور نمادین به حساس و تعیین کننده بودن وضعیتی اشاره کرده است که رژیم اش در آن بسر می‌برد. کمتر جمع بندی دیگری می‌توانست وخامت بار و نگران کننده بودن شرایط مزبور را به روشنی اعلام آمادگی ولی فقیه برای به مهملکه انداختن خود، بیان کند.

در پایان سال ۸۳، آیت الله خامنه‌ای و رژیم جمهوری اسلامی نه تنها نمی‌توانند به توشه برگرفته از سال گذشته امیدوار باشند بلکه، ناچارند با انبانی خالی تر از پیش به پیشواز ایام در راه بروند. چنته‌ای چندان خالی که هیچ کس کمتر از "عمود خیمه نظام" برای پُر کردن آن ناگزیر به عرضه خود نشده است.

دستاوردهای یک سال تلاش با تمام وسایل و به ریختن همه‌ی استعداد نیرنگ و شعبده به میدان، فقط در حساب زیانهای استراتژیک ثبت گردیده است و جمهوری اسلامی، بی‌چیز تر از هر زمان دیگر، بخت خود را فال می‌زند.

مهمترین چالش ملاها در سال گذشته یعنی، بحران هسته‌ای، در سال جدید نیز آنان را به خود مشغول خواهد داشت. نه توافقنامه پاریس و نه پیشکنش گشاده دستانه قراردادهای جذاب اقتصادی، هیچکدام گره‌ای از کار جمهوری اسلامی نگشوده است. برعکس، هرگام ناگزیر ملاها در جهت جلب نظر منتقدان پروژه هسته‌ای خود، اندکی به تنگ تر شدن دایره مانور آنان راه برده است. در این میان، امید رژیم به دستیابی به یک توافق بونیاک و جداگانه با طرفهای اروپایی، یکسره به یاس گراییده و دامنه‌ی بحران با ورود فاکتورهای بین المللی ذی نفع دیگر، امکان حل مساله در حیط خلوت و در محفل دوستان و شرکا را ممکن ناپذیر ساخته است.

پیشتر و هنگامی که وزیران خارجه سه فتنگدار اروپایی (انگلیس، فرانسه، آلمان)، با گرمی در کاخ سعدآباد پذیرایی می‌شدند، ملاها بسا بیشتر